

## هُزَيْلَة

دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه، پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

## عزّة

خواهر پدری ام‌الفضل است<sup>۱</sup>، او را عبدالله بن مالک بن هزم بن رؤیبه به همسری گرفت. عزّه برای او زیاد و عبدالرحمان و دختری به نام برزه آورد، برزه که همسر اصم بگایی بود برای او یزید بن اصم را زاید که شاگرد ابن عباس و پیوسته به او بود. در روایت دیگری آمده است که برزه خواهر پدری عزّه بوده و مادرش دختر عامر بن معتب ثقفی است، و گفته‌اند عزّه دختر حارث همسر مردی از خاندان کلاب بوده و میان ایشان فرزند آورده است.

## اسماء دختر عُمَیْس

بن معد بن تیم بن حارث بن کعب بن مالک بن قحافه بن عامر بن ربیعہ بن عامر بن معاویة بن زید بن مالک بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عفرس بن اَفْتَل، و این اقتل کسی است که نسب همه قبیله خثعم به او می‌رسد.

مادر اسماء خوله معروف به هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه از مردم جُرَش است.<sup>۲</sup>

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن صالح بن یزید بن رومان ما را خبر داد که می‌گفته است: اسماء دختر عُمَیْس در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم در آیند مسلمان

۱. از تکرار سب پدر او که در جند مورد بیایی آمده است خودداری شد.

۲. پیش از این گفته شد که اسماء خواهر مادری ام‌الفضل است، جُرَش نام قبیله و نام منطقه است. به اس حرم، جمهره اسباب العرب، ص ۴۳۶ و ۴۷۸ مراجعه فرمایید.

شد و بیعت کرد و همراه شوهرش جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد و همان جا عبدالله و محمد و عون پسران جعفر را زایید و در ماه جمادی الاولی به سال هشتم هجرت جعفر بن ابی طالب که رحمت و رضوان خدا بر او باد در جنگ موته شهید شد.

عبدالله بن زبیر حُمَیْدی از سفیان، از اسماعیل، از شعبی و ابو حمزه که اسناد روایت خود را هم نقل می کرده است ما را خبر داد که آن دو می گفته اند، هنگامی که اسماء دختر عُمَیْس از حبشه باز آمد عمر بن خطاب به او گفت ای حبشی! سرانجام ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم، اسماء پاسخ داد آری به جان خودم که راست می گویی، شما که همراه رسول خدا بودید گرسنه شما سیر می شد و نادان شما دانش می آموخت، و این ما بودیم که رانده از وطن و دور افتاده شده بودیم، به خدا سوگند که به حضور پیامبر می روم و این سخن را به عرض ایشان می رسانم، اسماء به حضور رسول خدا رفت و این سخن را برای آن حضرت بازگو کرد، فرمود «مردم را یک هجرت است و شما را دو هجرت»، سفیان گفته است «ای حبشی» را ابو حمزه آورده است و در حدیث اسماعیل نیامده است.

محمد بن عُبَیْد طنافسی و فضل بن دکین هر دو از زکریاء بن ابی زائده از عامر ما را خبر دادند که می گفته است \* اسماء دختر عمیس به پیامبر (ص) عرض کرد برخی از مردم بر ما فخر فروشی می کنند و چنین می پندارند که ما از مهاجران نخستین نیستیم، پیامبر (ص) فرمود «چنین نیست که شما را دو هجرت است، شما نخست به حبشه هجرت کردید در حالی که ما در شهر مکه برجای بودیم و پس از آن هم شما به مدینه هجرت کردید»، گوید عامر در پی این حدیث می گفته است آنان به هنگام جنگ خیبر از سرزمین حبشه باز آمدند.<sup>۱</sup>

عبدالله بن نمیر از اجلح از عامر ما را خبر داد که می گفته است \* اسماء دختر عُمَیْس به پیامبر گفت ای رسول خدا اینان می پندارند که ما از مهاجران نیستیم، فرمود «هر کس چنین گوید یاوه می گوید که برای شما دو هجرت است، نخست پیش نجاشی هجرت کردید و سپس پیش من هجرت کردید.

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل از عامر ما را خبر داد که می گفت \* نخستین کس که اشاره به ساختن تابوت سرپوشیده برای جنازه زنها کرد اسماء دختر عُمَیْس بود که در حبشه

۱. پیامبر فرموده اند نمی شادی من از آمدن جعفر بیشتر است یا از فتح خیبر و برای آگاهی بیشتر در این باره به حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۰ مراجعه شود که متن استیعاب در آن چاپ شده است.

دیده بود مسیحیان آن را ساخته و به کار می بردند.

محمد بن عمر واقدی، از مالک بن ابی رجال از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از ام عیسی دختر جزّار، از ام جعفر دختر محمد بن جعفر بن ابی طالب از گفته مادر بزرگش اسماء دختر عمیس ما را خبر داد که می گفته است \* به روزی که جعفر و یارانش در موته شهید شدند من بامداد آن روز چهل پوست ناپیراسته را پیراسته کردم و آرد خود را هم خمیر کردم و سپس دست و روی پسرانم را شستم و به موهایشان روغن زدم، در این هنگام پیامبر (ص) به خانه ام آمدند و فرمودند ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ آنها را به حضورش آوردم ایشان را در آغوش کشید و بوید و سپس دیدگانش به اشک نشست و گریست، پرسیدم ای رسول خدا شاید خبری از جعفر به شما رسیده است؟ فرمود «آری همین امروز کشته شده است»، من از جای برخاستم و شیون کردم و مویه گری نمودم، زنان پیش من جمع شدند، رسول خدا می فرمود «ای اسماء! سخنی ناپسند مگو و بر سینه مکوب»، آنگاه پیامبر از پیش من بیرون شد و خود را به خانه دخترش فاطمه رساند که می گریست و می گفت وای من بر اندوه فقدان عمویم، رسول خدا فرمود «آری که بر مانند جعفر باید گریه کنندگان بگریند». آنگاه فرمود «امروز شما برای خاندان جعفر خوراک فراهم آورید که آنان امروز از خویشتن بازمانده اند».

عنان بن مسلم و اسحاق بن منصور هر دو از گفته محمد بن طلحه ما را خبر دادند که می گفته است \* از حکم بن عیینة شنیدم که از عبدالله بن شداد بن هاد از گفته خود اسماء دختر عمیس نقل می کرد که می گفته است \* چون جعفر بن ابی طالب شهید شد پیامبر به من فرمودند «سه روز آرام باش سپس هر چه می خواهی انجام بده»، واقدی می گوید پس از جعفر بن ابی طالب، ابوبکر اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او محمد بن ابوبکر را آورد که اندکی پس از آن ابوبکر درگذشت.

عبدالله بن نمیر، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می گفته است \* در حالی که مسلمانان عازم انجام حجة الوداع بودند، در منطقه ذوالحلیفه اسماء دختر عُمَیس محمد بن ابی بکر را زاید، ابوبکر به او دستور داد غسل کند و برای حج تلبیه گوید و مُحَرَّم شود.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو از سفیان از عبدالکریم از سعید بن مسیب ما را خبر دادند که می گفته است \* اسماء دختر عمیس محمد بن ابی بکر را در ذوالحلیفه زاید،

ابوبکر خواست او را به مدینه برگرداند، در آن باره از پیامبر پرسید، فرمود او را بگو غسل کند و سپس مُحْرِم شود.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان از عبدالکریم، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به اسماء دختر عمیس در حالی که زانو بود فرمان داده شد محرم شود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از مالک بن انس، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش ما را خبر داد که اسماء دختر عمیش می‌گفته است: \* محمد بن ابی بکر را در منطقه بیداء زایید است و ابوبکر این موضوع را به عرض رسول خدا رسانده و آن حضرت فرموده است باید که غسل کند و سپس تلبیه گوید.

محمد بن عبدالله انصاری، از ابن جریج ما را خبر داد که می‌گفته است: \* جعفر بن محمد از جابر ما را خبر داد که چون پیامبر (ص) به ذوالحلیفه رسید آن جا نماز گزارد، اسماء هم همان جا محمد بن ابی بکر را زایید و به پیامبر پیام داد که چه باید انجام دهد، رسول خدا او را فرمان داد پارچه‌ای بر خود استوار بیند و سپس غسل کند و تلبیه بگوید و مُحْرِم شود. یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد و گفت همراه پدرم پیش ابوبکر که مردی سپید پوست و لاغر بود رفتیم، دستهای اسماء را دیدم که رنگ حنا بر آن نمایان بود، گوید عثمان بن مسلم در حدیثی که از خالد بن عبدالله از اسماعیل، از قیس برای ما نقل کرد این را افزود که اسماء مگس‌ها را از ابوبکر دور می‌کرد. وکیع بن جراح از شعبه از سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابوبکر وصیت کرد که جنازه‌اش را همسرش اسماء دختر عمیس غسل دهد.

و همو، از محمد بن شریک از ابن ابی ملیکه هم همینگونه ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد اسماء او را غسل دهد و باز همو و فضل بن دکین از سفیان از ابراهیم بن مهاجر از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* پیکر ابوبکر را همسرش اسماء غسل داد.

عمرو بن عاصم کلابی، از هَمَّام، از قتاده برای ما نقل کرد که پیکر ابوبکر صدیق را همسرش اسماء غسل داده است.

عبدالله بن ثُمیر از سعید از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد پیکرش را اسماء غسل دهد.

و همو، از اسماعیل بن ابی خالد از سعید بن ابی بردة، از ابوبکر بن حفص ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابوبکر به اسماء دختر عمیس وصیت کرد که چون درگذشت او را

غسل دهد و او را سوگند داد که اگر روزه مستحبی بودی روزه بگشایی که برای تو مایه نیرو خواهد بود. گوید اسماء در پایان آن روز که ابوبکر را غسل داده بود سوگند او را به یاد آورد و پیش از غروب جرعه بی آب خواست و نوشید و گفت به خدا سوگند امروز کار دیگری که مبطل روزه باشد انجام نخواهم داد.

معاذ بن معاذ عنبری و محمد بن عبدالله انصاری هر دو از اشعث، از عبدالواحد بن صَبْرَه، از قاسم بن محمد ما را خبر داد که ابوبکر صدیق وصیت کرد همسرش اسماء پیکر او را غسل دهد و اگر ناتوان شد پسرش محمد که او را از ابوبکر داشت او را یاری دهد، محمد بن عمر واقدی می گوید این سخن سست و نادرست است.

ابن جریر از عطاء ما را خبر داد که می گفته است \* ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء دختر عمیس او را غسل دهد و اگر به تنهایی نتوانست از عبدالرحمان پسر ابوبکر یاری بجوید، محمد بن عمر واقدی می گوید این درست است و چگونه ممکن است محمد بن ابوبکر که در ذوالحلیفه به ماه ذی حجه سال دهم زاده شده و به هنگام مرگ ابوبکر سه سال یا حدود آن داشته است مادر را در غسل ابوبکر یاری دهد.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن ابی بکر ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که ابوبکر درگذشت اسماء دختر عمیس که همسر او بود او را غسل داد و پس از غسل او بیرون آمد و از مهاجرانی که حضور داشتند پرسید که امروز بسیار سرد است و من هم روزه دارم آیا انجام غسل - مس میت - بر من واجب است؟ گفتند نه.

معن بن عیسی، از ابومعشر، از هشام بن عروه، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* پیکر ابوبکر را اسماء غسل داد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابو عبید پرده دار سلیمان از عطاء ما را خبر داد که می گفته است \* اسماء در بامدادی سرد پیکر ابوبکر را غسل داد و سپس از عثمان پرسید که آیا باید غسل کند؟ عثمان گفت نه، عمر هم این سخن را شنید و منکر آن نشد.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که عمر بن خطاب مقرری ها را مشخص کرد برای اسماء دختر عُمَیس هزار درم مقرر فرمود.

واقدی می گوید، سپس اسماء دختر عمیس را پس از مرگ ابوبکر، علی بن ابی طالب

به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای یحیی و عون آورد.  
 فضل بن دکین از زکریاء بن ابی زائدة ما را خبر داد که می گفته است: \* از عامر شنیدم  
 می گفت علی بن ابی طالب اسماء بنت عمیس را به همسری گرفت. قضا را دو پسر اسماء یعنی  
 محمد پسر جعفر طیار و محمد پسر ابوبکر بر یکدگر می بالیدند و هر یک به دیگری  
 می گفت پدر من از پدر تو بهتر بوده و بدینگونه من گرامی تر از تو هستم، علی (ع) به اسماء  
 گفت میان این دو داوری کن. اسماء گفت میان عرب جوانمردی بهتر از جعفر ندیده‌ام و  
 میان میان سالان کسی بهتر از ابوبکر ندیده‌ام. علی (ع) فرمود هرچند اگر چیزی جز آنچه  
 گفتمی می گفتمی بر تو خشمگین می شدم ولی برای خودم چیزی باقی نگذاشتی. اسماء گفت آن  
 سه تنی که تو کمترین ایشان باشی گزیدگان هستند.

عبدالله زبیر حُمیدی، از سفیان بن عیینه، از اسماعیل از قیس ما را خبر داد که  
 \* علی (ع) می فرموده است:

زنائی که مدعی داشتن آغوش گرم و حرارت مزاج می شوند به شما دروغ می گویند و  
 در آن مورد هیچ کس از ایشان جز اسماء دختر عمیس پایداری نکرده است.<sup>۱</sup>

## سَلْمَى

دختر عمیس بن معد بن تمیم - خواهر پدر و مادری اسماء است - این بانو از دیرباز همراه  
 خواهر خود اسماء مسلمان شد. سلمی را حمزة بن عبدالمطلب به همسری گرفت و سلمی  
 برای او دخترش عمارة را آورد، این عماره همان دختری است که در مکه ساکن بود و به  
 سال عُمرة القضاء علی بن ابی طالب او را از مکه به مدینه برد و درباره سرپرستی او علی و  
 زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب پیشگام بودند و با یکدگر بگوومگو داشتند و رسول  
 خدا (ص) از این جهت که خاله این دختر یعنی اسماء دختر عمیس همسر جعفر بود چنان  
 داوری فرمود که باید همراه و در خانه جعفر باشد و پیامبر فرمود نمی توان هیچ زنی را  
 هووی عمه و خاله اش قرار داد. هنگامی که حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد شهید شد  
 سلمی دختر عمیس بیوه گردید و سپس او را شداد بن هاد لثی به همسری گرفت و سلمی

۱. درباره این سخن در لسان العرب ذیل ماده حرق و در النهایة ابن اثیر بحث شده است.

برای او عبدالله بن شداد را آورد، این عبدالله برادر مادری دختر حمزه است و پسرخاله فرزندان عباس بن عبدالمطلب از ام‌الفضل و همچنین پسرخاله خالد بن ولید بن مغیره است.

### هُمَيِّنَةٌ

دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بیاضه بن سبیع بن جعثمه بن سعد بن مُلیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه مسلمان شد و به حبشه مهاجرت کرد و هجرتش در هجرت دوم و همراه شوهرش خالد بن سعید بن عاص بن اُمیه بود، همینه آنجا پسری به نام سعید و دختری به نام اُمه برای خالد آورد، اُمه دختر خالد را زبیر بن عوام به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای خالد و عمرو آورد.

### حُرْمَلَةٌ<sup>۱</sup>

دختر عبد بن اسود بن جذیمه بن اقیش بن عامر بن بیاضه بن سبیع بن جعثمه بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش جَهم بن قیس بن عبد شرحبیل بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصی به آنجا هجرت کرد، حرمه برای جهم سه پسر به نامهای حُریمه و عبدالله و عمرو آورد و کنیه او اُم حُریمه بود، حرمه در حبشه درگذشت، مادرش یکی از کنیزان عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود.

### فاطمه

دختر صفوان بن محرث بن خُمیل بن شَقّ، از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهرش عمرو بن سعید بن عاص بن اُمیه به حبشه هجرت کرد.

۱. ملاحظه می‌فرمایند که حرمه از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

### حسنة

مادر شرحبیل است و این شرحبیل پسر عبدالله بن مطاع بن عمرو کندی است. حسنه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه پسرش شرحبیل به آن جا هجرت کرد.

### خرنیق

دختر حصین بن عبید بن خلف بن عبد نهم بن جریبه بن جهمة بن غاضرة بن حبشیه بن کعب بن عمرو از قبیله خزاعه است. او مسلمان شد و بیعت کرد و از پیامبر (ص) هم روایت کرده است.

### سبیعة

دختر حارث اسلمیه است، او همسر سعد بن خوله بود و سعد درگذشت. معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروه از پدرش از مسور بن مخرمه ما را خبر داد که می گفته است \* سبیعه اسلمیه چند روز پس از مرگ شوهرش فرزندی زاید، پس از زایمان خود به حضور پیامبر (ص) آمد و اجازه گرفت که ازدواج کند، پیامبر اجازه فرمود و او ازدواج کرد.

قبیصة بن عقبه، از سفیان از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهم از عبیدالله بن عبدالله بن عقبه ما را خبر داد که می گفته است \* ابوالسنابل پسر بعکک در شتاب سبیعة دختر حارث به ازدواج او را سرزنش کرد و سبیعه او را آگاه کرد که به محضر پیامبر رفته است و آن حضرت او را به ازدواج فرمان داده اند.

موسی بن اسماعیل از ابان بن یزید از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمة بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که او و ابن عباس در مورد داستان سبیعه اسلمیه اختلاف نظر داشته اند ابن عباس به غلام خود کُریب گفته است پیش ام سلمی برو و از او



پیرس. ام سلمی گفته است سبیهه اسلمیه بیست روز پس از درگذشت همسرش فرزند خود را زاده است و رسول خدا به او فرموده است ازدواج کند، ابوالسنابل هم از جمله خواستگاران او بوده است.

## اُمّ معبد

نامش عاتکه و دختر خالد بن خلیف بن منقذ بن ربیعہ بن اصرم بن ضُبَیْس بن حرام بن حبشیه بن سلول بن کعب بن عمرو و از قبیله خزاعه است.

ام معبد همسر پسر عموی خود به نام تمیم بن عبدالعزی بن منقذ است و او هم خزاعی است، محل اقامت و خانه ام معبد در منطقه قُدَیْد بوده و هموست که رسول خدا(ص) به هنگام هجرت به مدینه کنار خیمه او فرود آمدند.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از عبدالله برده آزاد کرده و وابسته اسماء دختر ابوبکر و نیز از حزام بن هشام از پدرش و جز او ما را خبر داد که می‌گفته‌اند هنگامی که رسول خدا(ص) در سپیده‌دمان شب دوشنبه از غار ثور بیرون رفته بود و روز سه‌شنبه آهنگ رفتن به قدید کرده بود، قریش نمی‌دانستند که آن حضرت به کجا رفته است، آوایی از ناحیه پایین مکه شنیدند و زنان و کودکان از پی آن آوا می‌رفتند، تا آنکه به بخش بالای مکه رسیدند. آن را می‌شنیدند و شخصی را نمی‌دیدند، مضمون آن آوا چنین بود:

«خداوند پروردگار مردم بهترین پاداش خود را به آن دو دوستی بدهد که هنگام نیمروز آهنگ خیمه ام معبد کردند، آن دو با نیکی فرود آمدند و با نیکی کوچ کردند، آری آن کس که دوست محمد باشد و بار او رستگار شده است، بر خاندان کعب مقام و منزلت جوان مردشان فرخنده‌باد و بر مسلمانان جایگاه او در کمین‌گاه»<sup>۱</sup>.

۱. جزی اللہ رب الناس خیر جزائه

کَمَا سَزَلَا بِالْبِرِّ وَاعْتَدَا بِهِ

لِئِنْ بَنَى كَعْبٌ مَقَامَ فِتْنَانِمْ

و مَفْعَدَهَا لِلْمُسْلِمِينَ بِمَرْصَدٍ

این ابیات در قاضی ابرقوهی، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۲ و سیرت رسول الله، ص ۴۶۸ با اندک تفاوت لفظی در

مصراع چهارم آمده است. نویری در نهایة الارب، ج ۱۶، ص؟ با اضافاتی و به صورت هفت بیت نقل کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از حزام بن هشام، از پدرش از گفته خود ام معبد ما را خبر داد که می‌گفته است \* چهارتن که سوار بر دو مرکب بودند از دور پدیدار شدند و کنار خیمه من فرود آمدند، من گوسپند ماده‌ای را به حضور رسول خدا آوردم که پستانش هنوز اندک شیری داشت، پیامبر به پستان گوسپند دست کشید و فرمود این را مکش، من آن را رها کردم و گوسپند دیگری آوردم و کشتم و برای آنان نان هم فراهم آوردم که او و یارانش خوردند، گوید از ام معبد پرسیدم چه کسانی همراه او بودند؟ گفت پسر ابوقحافه و برده‌ای از او و ابن ازیق که هنوز همچنان مشرک بود، ام معبد می‌گوید پیامبر و یارانش چاشت خود را از آن گوشت خوردند و تا اندازه‌ی که سفره ایشان گنجایش داشت سفره آنان را هم انباشتم با این همه گویا تمام یا بیشتر گوشت آن برای خود ما باقی ماند، گوید و آن گوسپند که پیامبر (ص) به پستانش دست کشید تا سال رماده<sup>۱</sup> که سال هجدهم هجرت و روزگار خلافت عمر بن خطاب بود باقی بود و در آن حال که بر روی زمین هیچ چیز نه کم و نه بیش پیدا نمی‌شد ما آن گوسپند را بامداد و شامگاه می‌دوشیدیم، و ام معبد در آن هنگام مسلمان بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، کس دیگری جز او گفته است، که ام معبد پس از این موضوع به مدینه آمد و مسلمان شد و بیعت کرد.

### مادر عبدالله بن مسعود

او همان ام عبد و دختر عبدود بن سوئی بن قریم بن صاهله بن کاهل بن حارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر است، مادرش هند دختر عبد بن حارث بن زهره بن کلاب است، او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق، از مصعب بن سعد ما را خبر داد که چون عمر بن خطاب مقرری‌ها را تعیین کرد برای ام عبد هزار درم مقرر داشت.

۱. به سبب قحطی و خشک‌سالی دشوار این سال به رماده (خاکستر) معروف است. طاعون عمواس هم در همین سال بوده است. به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر مراجعه فرمایید.

## ریطة

نام پدرش عبدالله است، او همسر عبدالله بن مسعود و مادر فرزندان اوست و بانویی صنعتگر بوده که به پیامبر (ص) گفته است، ای رسول خدا من زنی صنعتگرم، کارهای دستی خود را می‌فروشم، خود و شوهرم و فرزندم چیزی جز همین نداریم آیا می‌توانم در آمد خودم را هزینه کنم، رسول خدا فرمود برای تو پاداش و مزد آنچه بر آنان هزینه می‌کنی خواهد بود.

## زینب

دختر ابومعاویه ثقفی و همسر عبدالله بن مسعود است، مسلمان شد و بیعت کرد و یک حدیث از رسول خدا روایت کرده که بدینگونه است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش از صالح بن کیسان از محمد بن عبدالله بن عمرو بن هشام از بُکَیر بن عبدالله بن اشجّ از بُسر بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است \* زینب ثقفی همسر عبدالله بن مسعود مرا خبر داد و گفت پیامبر (ص) او را فرموده‌اند هنگامی که برای گزاردن نماز عشاء از خانه بیرون می‌آیی بوی خوش به کار مبر.

## دختر خَبَاب بن ارت

بن جندلة بن سعد بن خزیمه بن کعب بن سعد، از خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است. او مسلمان شده و محضر پیامبر را درک و از ایشان روایت کرده است.

وکیع بن جراح، از اعمش، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن عبد فائشی از دختر خَبَاب ما را خبر داد که می‌گفته است \* خَبَاب به جنگی رفت و پیامبر (ص) از ما خبر می‌گرفت و کارهای ما را بررسی می‌فرمود تا آنجا که تنها ماده بز ما را در دیگچه‌یی که داشتیم می‌دوشید و چندان از آن بز شیر می‌دوشید که دیگچه ما لبالب آکنده از شیر می‌شد و سرریز می‌کرد، و چون خَبَاب از سفر برگشت و بز را دوشید شیرش کاسته شد و او را گفتیم پیامبر (ص) آن را چنان می‌دوشید که این دیگچه سرریز می‌کرد و اینک که تو او را

می دوشی شیر کاستی گرفته و پس زده است.

عبدالله بن رجاء بصری، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن مُدرک از دختر خباب بن ارت ما را خبر داد که می گفته است: \* پدرم برای شرکت در جنگی رفت و برای ما چیزی جز ماده گوسپندی برجای نگذارد و گفت هرگاه می خواهید آن را بدوشید پیش اهل صفا ببرد تا ایشان آن را بدوشند. گوید ما آن را با خود آن جا بردیم، قضا را پیامبر آن جا نشسته بود ماده گوسپند را گرفت و بر آن پای بند زد و فرمود بزرگترین ظرفی که دارید بیاورید، می گوید رفتم و چیزی بزرگتر از دیگری که در آن خمیر می کردیم نیافتم همان را به حضورش آوردم و پیامبر شروع به دوشیدن کرد و آن دیگ انباشته از شیر شد فرمود بروید خود بنوشید و همسایگانتان را بنوشانید و هرگاه خواستید شیر بدوشید میش خود را پیش من آورید، ما گوسپند را به حضور آن حضرت می بردیم و همواره سیراب و قرین نعمت بودیم. چون پدرم برگشت و میش را گرفت و دوشید شیرش به حال نخست برگشت و کاستی گرفت، مادرم گفت میش ما را تباه کردی، گفت چرا و موضوع چیست؟ مادر گفت این میش به اندازه بی که این دیگ گنجایش دارد شیر می داد، پدر پرسید چه کسی او را می دوشید، گفت پیامبر (ص)، پدر گفت می خواهی کار مرا با کار آن حضرت قیاس کنی به خدا سوگند که دست ایشان سخت پربرکت تر از دست من است.

## کعبه

دختر سعد اسلمی است، او پس از هجرت با پیامبر (ص) بیعت کرد، او همان بانویی است که درون مسجد - مدینه - برایش خیمه بی زده بودند و زخمی ها و بیماران را مداوا می کرد، همو سعد بن معاذ را هم که در جنگ خندق با تیر زخمی شده بود تا هنگام مرگ او در کنار همان خیمه پرستاری و مداوا می کرد، کعبه در جنگ خیبر همراه رسول خدا (ص) بود.

## اُمّ مطاع اسلمی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر هم همراه رسول خدا بود و در آن جنگ حضور داشت.

## اُمّ سنان اسلمی

او هم پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از ثبیته دختر حنظله اسلمی، از گفته مادرش ام سنان اسلمی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هنگامی که پیامبر می‌خواست به جنگ خیبر برود پیش ایشان رفتم و گفتم آیا می‌توانم در این راه که می‌روید همراه شما بیایم و مشکهای آب را پینه زخم و بیماران را مداوا کنم و اگر افرادی زخمی شدند و چنین مباد زخم‌بندی کنم و از بار و بیه دیدبانی کنم؟ رسول خدا فرمودند در پناه لطف و برکت خدا بیا، بانوان دیگری هم از قوم خودت و جز ایشان در این باره با من گفتگو کرده‌اند و به آنان اجازه داده‌ام، اینک اگر می‌خواهی همراه قوم خودت باش و اگر می‌خواهی همراه خود ما باش، گفتم می‌خواهم همراه شما باشم، فرمود همراه همسر ام سلمه باش، و من همراه او بودم.

و همو، از عمر بن صالح حوطی از حریث بن زید اسلمی، از ثبیته دختر حنظله از گفته مادرش ام سنان اسلمی که از زنان بیعت‌کننده و در فتح خیبر همراه رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ما تا هنگامی که پیر و از شوهر کردن نومید نمی‌شدیم در نماز جمعه و عیدهای فطر و قربان حاضر نمی‌شدیم، و می‌گفته است هنگامی که برای بیعت به حضور پیامبر رفتم و با ایشان بیعت کردم به دستم نگریستند و فرمودند، چه مانعی دارد که هریک از شما ناخنهای خود را بگیرد و دست خود را اندکی حنا بندد.

## اُمّیه

دختر ابوصلت قیس غفاری است، او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر همراه پیامبر (ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سیره از سلیمان بن سُحَیم از ام علی دختر ابوحکم از خود امیه دختر ابوصلت قیس غفاری ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه تنی چند از بانوان قبیله غفار به حضور رسول خدا رفتیم و گفتیم می‌خواهیم در این

راهی که می‌روید یعنی جنگ خیبر همراه شما باشیم زخمی‌ها را زخم‌بندی و مداوا کنیم و به آنچه می‌توانیم مسلمانان را یاری رسانیم، پیامبر فرمودند در پناه برکت خدا، گوید ما همراه آن حضرت رفتیم مرا که دخترکی کم‌سن و سال بودم رسول خدا (ص) پشت سر خود و روی باردان - خرجین - سوار کرد. پیامبر برای نماز صبح پیاده شد و شتر را خواباند، من ناگاه روی باردان نشان خونی دیدم که از من بیرون آمده بود و این نخستین بار بود که خون می‌دیدم، شرمسار شدم و کنار ناقه پناه بردم، پیامبر (ص) که شرمساری من و نشان خون را دید پرسید «شاید حیض شده‌ای؟» گفتم آری، فرمود «نخست خودت را روبه‌راه کن آنگاه ظرفی آب بردار و در آن اندکی نمک بریز و خرجین را با آن بشوی و این کار را تکرار کن»، و من چنان کردم، و چون خداوند خیبر را برای ما گشود غنیمتی بسیار بهره مسلمانان شد ولی برای ما سهمی از آن معین نشد و همین گردن‌بند را که می‌بینی و برگردن من است رسول خدا از میان غنایم برگرفت و به دست خویش برگردن من بست و به خدا سوگند هرگز از من جدا نخواهد شد و تا هنگام مرگ برگردنش بود و وصیت کرد که آن را همراه او دفن کنند، امیه دختر قیس هرگاه که غسل می‌کرد در آب غسل خود اندکی نمک می‌ریخت و وصیت کرد که در آب غسل میت او هم اندکی نمک اضافه شود.

### اُم حُفَیْد هَلَالِی

پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد، او همان بانویی است که چند سوسمار را به پیامبر هدیه کرد.

### اُم سُنْبَلَة مَالِکِی

از شاخه اسلم قبیله خزاعه است، او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از عبدالرحمان بن حرمه از عبدالله بن یثرب، از عروه بن زبیر از عایشه همسر پیامبر (ص) ما را خبر داد که می‌گفته است چون به مدینه آمدم پیامبر (ص) ما را از پذیرفتن هدیه از اعراب صحرائشین نهی فرمود، ام سنبله اسلمی برای ما ظرف شیری آورد و من از پذیرفتن آن خودداری کردم در همان حال پیامبر (ص)

همراه ابوبکر آمد و فرمود این چیست؟ گفتم ای رسول خدا! این ام سنبله است که برای ما مقداری شیر هدیه آورده است و شما ما را از پذیرفتن چیزی از اعراب بادیه نشین نهی فرموده‌ای، پیامبر (ص) فرمود «این هدیه را بپذیرید که قبیله اسلم اعراب آن چنانی نیستند آنان بادیه نشینان خود مابند و ما شهر نشینان ایشانیم که هرگاه آنان را فراخوانده‌ایم پذیرفته و پاسخ داده‌اند و هرگاه از آنان یاری می‌جوئیم یاری می‌دهند».

### اُم کُوز خزاعی

او در صلح حدیبیه به هنگامی که پیامبر گوشت شتران قربانی خود را تقسیم می‌کرد به حضور ایشان آمد و مسلمان شد و از رسول خدا روایت کرده است.  
یزید بن هارون از محمد بن اسحاق از عطاء بن ابی رباح از حبیبه دختر میسره از ام کوز خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است از رسول خدا درباره عقیده پرسیدم، فرمود برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

### اُم معقل اسدی

اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و از آن حضرت روایت کرده است.  
محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ام معقل ما را خبر داد که می‌گفته است: «به پیامبر گفتم می‌خواهم حج بگذارم و شترم سخت لاغر و درمانده است، چه دستور می‌فرمایی؟ فرمود در ماه رمضان عمره به جای آور که یک عمره در رمضان معادل یک حج است».

### اُم صُبَّیَّة خَوْلَة

دختر قیس جهنی، پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و چند حدیث از پیامبر (ص) روایت کرده است.

انس بن عیاض لثی، از اسامة بن زید از ابونعمان سالم بن خربوذ از اُم صُبَّیَّة جهنی ما

را خبر داد که می‌گفته است \* دست من و دست رسول خدا(ص) در یک ظرف آب برای وضو آمد و شد داشت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس هم از سلیمان بن بلال از اسامة از ابونعمان سالم بن خربوذ از اُم صبیّه جهنی همینگونه ما را خبر داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از خارجه بن حارث از سالم بن سرج برده آزاد کرده و وابسته اُم صبیّه که همان خوله دختر قیس و مادر بزرگ خارجه بن حارث است ما را خبر داد که می‌گفته است \* از اُم صبیّه شنیدم که می‌گفت دست من و دست رسول خدا(ص) در یک ظرف آمد و شد داشت، واقدی می‌گفت این خارجه همان پسر حارث بن رافع بن مکیث جهنی است که از خاندان ربعی است.

خالد بن مخلد بجلی از خارجه بن حارث بن رافع بن مکیث جهنی ما را خبر داد که می‌گفته است \* سالم و نافع پسران سرج که برده آزاد کرده و وابسته اُم صبیّه از خود او ما را خبر داد که می‌گفته است \* دست من و دست رسول خدا در یک ظرف آمد و شد داشت.

محمد بن عمر واقدی از اسامة بن زید لیشی از ابونعمان سالم بن سرج ما را خبر داد که می‌گفته است \* از اُم صبیّه خوله دختر قیس شنیدم که می‌گفت دست من و دست رسول خدا در ظرف آب وضو آمد و شد داشت. واقدی افزود سخن درست سخن کسانی است که ابونعمان سالم بن سرج گفته‌اند نه سالم بن خربوذ.

واقدی، از ابوبکر بن یحیی بن نصر از ابونعمان سالم از اُم صبیّه خوله دختر قیس جهنی ما را خبر داد که می‌گفته است \* در حالی که در آخر مسجد نشسته بودم خطبه نماز جمعه حضرت ختمی مرتبت را می‌شنیدم و در همان حال که در صف آخر بانوان نشسته بودم صدای قرائت آن حضرت را که سوره «ق و القرآن المجید» را می‌خواند می‌شنیدم.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن صالح بن نافع ما را خبر داد که می‌گفته است \* سوده دختر ابوضبیس جهنی که خود محضر رسول خدا را درک کرده و بیعت هم کرده بود و پدرش هم اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است از اُم صبیّه خوله دختر قیس ما را خبر داد که می‌گفته است \* ما گروهی از زنها بودیم که به روزگار زندگی پیامبر(ص) و تمام مدت خلافت ابوبکر و چند سال نخست خلافت عمر در مسجد می‌نشستیم گاه پشم‌ریسی می‌کردیم و گاه از برگهای خرما سبد می‌بافتیم و همگی دوست



یکدیگر بودیم. عمر گفت به طور قطع شما را به خانه هایتان برمی گردانم<sup>۱</sup> و ما را از مسجد بیرون کردند و فقط به هنگام نمازها در مسجد حاضر می شدیم، عمر پس از گزاردن نماز عشاء درحالی که تازیانه در دست داشت در مسجد می گشت و به چهره مردانی که نشسته بودند می نگریست و از آنان احوال پرسی می کرد و می پرسید آیا شام خورده اند و اگر می گفتند نخورده ایم آنان را با خود می برد و شامشان می داد.

### سودة دختر ابوضئیس جُهَنی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و پدرش اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است.

### أُمَيْمَةُ يَا أُمَامَةَ

دختر سفیان بن وهب بن اَشِيْمَ از خاندان بنی حارث بن عبدمنات بن کنانه است، مادرش ام عبدالله بوده است. امیمه همسر ابوسفیان بن حرب بن امیه بوده و به روز فتح مکه اسلام آورده و بیعت کرده است و گفته شده است اندکی پس از آن مسلمان شده است.

### برزة دختر مسعود

بن عمرو بن عُمیر ثقفی، مادرش اُمَة دختر خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح بوده است. برزه را صفوان بن امیه بن خلف جُمحی به همسری گرفت که عبدالله اکبر را برای او زاید، این عبدالله که به طویل — بلندبالا — مشهور بوده است همراه عبدالله بن زبیر با یکدیگر کشته شدند. برزه برای صفوان پسر دیگری به نام هشام اکبر و دو دختر به نامهای اُمیّه و ام حبیب آورد، برزه در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در کتاب النهاية، ج ۱، ص ۳۶۳ ترجمه شد که بخشی از همین حدیث را آورده است.

## البعوم<sup>۱</sup>

دختر معذل است که همان خالد پسر عمرو بن سفیان بن حارث بن زبّان بن عبدیاللیل از خاندان حارث بن عبدمنات بن کنانه است. بعوم همسر صفوان بن امیه بوده و برای او عبدالله اصغر و صفوان و عمرو پسران صفوان را آورده است. بعوم در حجةالوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. گوید و برای ما روایت شده است که او پیش از حجةالوداع و به روز فتح مکه مسلمان شده است.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است: « به روز فتح مکه بعوم دختر معذل که از خاندان کنانه و همسر صفوان بن امیه بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و بیعت کرد.

## أم حکیم

دختر طارق کنانی، در حجةالوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

## قُتیلَه

دختر عمرو بن هلال کنانی، در حجةالوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

## تماضر<sup>۲</sup>

دختر اصبع بن عمرو بن ثعلبة بن حَضر بن ضمضم بن عدی بن جناب بن هُبَل از قبیله کلب است. مادرش جویریة دختر وبرة بن رومانس از خاندان کنانه بن عوف بن عذره بن زید بن

۱. بعوم به معنی آوای آهوست.

۲. مشتق از مُضَر به معنی شیر ترشیده است. به لسان العرب مراجعه فرمایید.

لات بن رفیده و او هم از قبیله کلب است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) عبدالرحمان بن عوف را به سوی قبیله کلب به مأموریت جنگی گسیل کرد و فرمود اگر دعوت تو را پذیرفتند دختر پادشاه و یا دختر سالارشان را به همسری خود در آور. هنگامی که عبدالرحمان به آن جا رسید ایشان را به اسلام فراخواند و پذیرفتند گروهی هم پرداخت جزیه را عهده‌دار شدند. عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصبع بن عمرو سالار آنان را به همسری گرفت و همراه او به مدینه آمد. تماضر مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که این نخستین زن از قبیله کلب بود که مردی قرشی او را به همسری گرفت و او برای عبدالرحمان فرزندی جز ابوسلمه نیاورد.

یزید بن هارون از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است \* تماضر بدخوی بود و عبدالرحمان او را دوبار طلاق داده بود و چون عبدالرحمان بیمار شد باز میان تماضر و او بگو و مگویی صورت گرفت. عبدالرحمان سوگند خورد که به خدا سوگند اگر از من طلاق بخواهی طلاق می‌دهم. تماضر هم سوگند خورد که به خدا سوگند از تو طلاق می‌خواهم، عبدالرحمان گفت هرگاه حیض شدی و پاک گردیدی مرا آگاه کن، گوید چون حیض و پاک شد کسی را پیش عبدالرحمان فرستاد تا او را آگاه کند. فرستاده تماضر از کنار یکی از خویشاوندان خود گذشت و او احساس کرد که برای چه کار می‌رود. او را صدا زد و گفت کجا می‌روی؟ گفت تماضر مرا برای چنین پیامی فرستاده است، آن مرد به فرستاده گفت پیش تماضر برگرد و بگو چنین کاری مکن که عبدالرحمان سوگند خود را رها نمی‌کند - طلاق خواهد داد - او برگشت و آن سخن را به او گفت، تماضر گفت من هم به خدا سوگند هرگز سوگند خود را رها نمی‌کنم، پیش عبدالرحمان برو و آگاهش کن. گوید پیش عبدالرحمان رفتم و آگاهش ساختم و او را طلاق داد.

عبدالله بن نمیر از محمد بن اسحاق از سعد بن ابراهیم از پدرش از گفته مادر بزرگش ام کلثوم ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که عبدالرحمان تماضر کلبی همسر خود را طلاق داد کنیزک سیاهی را به او بخشید.

وکیع بن جراح هم از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون از سعد بن ابراهیم از

کثیف سلمی ما را خبر داد که می گفته است \* عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصبح کلبی را طلاق داد و کنیزی به او بخشید.

همچنین حجاج بن محمد از شعبه از سعد بن ابراهیم از حمید بن عبدالرحمان از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است \* گویی هم اکنون به کنیزک سیاهی که عبدالرحمان بن عوف او را به تماضر بخشیده بود می نگریم.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از زهری از طلحة بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است \* پس از اینکه عبدالرحمان بن عوف در بیماری خود تماضر را طلاق داد و این آخرین طلاق او بود - یعنی دو طلاق داده بوده است - عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد.

عالم بن فضل هم از حماد بن زید از ایوب از نافع و سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می گفته اند \* عبدالرحمان بن عوف تماضر را سه طلاقه کرد، پس از سپری شدن مدت عده اش عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد، سعد می گفته است تماضر دختر اصبح کلبی مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بوده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید پس از عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام بن خویلد تماضر دختر اصبح کلبی را به همسری گرفت و تماضر مدت اندکی را با او بود و زبیر طلاقش داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از گفته پدرش از عمر بن ابی سلمه بن عبدالرحمان بن عوف از گفته پدرش ابوسلمه از گفته خود تماضر دختر اصبح کلبی ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که زبیر بن عوام او را به همسری گرفته است به هنگام زفاف هفت شبانه روز پیش تماضر مانده است ولی اندکی بعد او را طلاق داده است. گوید تماضر از آن پس به زنها می گفت هر کدامتان ازدواج می کنید مانند یک هفته شوهر در خانه شما فریبتان ندهد، آن هم پس از کاری که زبیر با من کرد.

### اسماء دختر مخزبه

بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است، مادرش عناق دختر جبار بن عوف بن ابی حارثة بن زید بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل است.

اسماء را هشام بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم به همسری گرفت و اسماء برای او ابو جهل و حارث را به دنیا آورد، هشام بن مغیره درگذشت و پس از او برادرش ابوریعه بن مغیره اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای عیاش و عبدالله و دختری به نام أم حُجیر زایید.

اسماء مسلمان شد و بیعت کرد و به مدینه آمد و تا هنگام خلافت عمر بن خطاب یا تا پس از آن زنده بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، و عبدالله بن ابی عبیده از ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر، از گفتهٔ رَبِیعِ دختر معوذ بن عفراء ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه تنی چند از بانوان انصار پیش اسماء دختر مخربه که مادر ابو جهل است رفتیم و این به روزگار عمر بن خطاب بود، پسرش عبدالله بن ابی ربیعه برای او از یمن عطر می‌فرستاد و اسماء آن را به صورت نسبه تا هنگام دریافت مقرری‌ها می‌فروخت. ما هم از او می‌خریدیم، اسماء همینکه شیشه‌های مرا از عطر پر کرد و همانگونه که برای دیگران وزن می‌کرد آن را وزن کرد گفت حق و طلب مرا به نام خود بنویسید، به منشی که حضور داشت گفتم آری بنویس که این مقدار وام بر عهدهٔ رَبِیعِ دختر معوذ است. اسماء گفت کنار برو که تو دختر کسی هستی که سرور خود را کشته است. گفتم چنین نیست من دختر کسی هستم که بردهٔ خود را کشته است، اسماء گفت به خدا سوگند هرگز چیزی به تو نمی‌فروشم، من هم گفتم و به خدا سوگند من هم از تو هرگز چیزی نمی‌خرم تازه کالای تو عطر خوبی هم نیست، ابو عبیده راوی این روایت می‌گوید رَبِیعِ به من گفت پسر! به خدا سوگند هرگز عطری به آن خوبی نبویده بودم ولی خشمگین شدم.<sup>۱</sup>

## اسماء

دختر سلامه بن مخربه بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است. مادرش سلمی دختر زهیر بن ابیر بن نهشل بن دارم و او هم از خاندان تمیم است.

اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه

۱. واقدی هم در مغازی این موضوع را بدون ذکر سند آورده و گفته است که مادر ابو جهل به رَبِیعِ گفته است من پسر را از دست داده‌ام. به ترجمه مغازی، ص ۶۷ به قلم ابن بنده مراجعه فرمایید.

شوهرش عیاش بن ابی ربیعہ بن مغیرہ بن عبداللہ بن عمر بن مخزوم به آن سرزمین هجرت کرد و همان جا عبداللہ بن عیاش را زاید.

## اُمّ سباع

عبداللہ بن ادريس از اسلم منقری از عطاء برای ما نقل کرد که می گفته است: «ام سباع از رسول خدا پرسید که آیا برای فرزندانمان عقیقه انجام دهیم؟ فرمود آری برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

## مأویہ

کنیز آزاد کرده و وابسته جُحَیر بن ابی اهاب است، او همان کسی است که خُبیب بن عدی در مکه در خانه او زندانی بود تا ماههای حرام سپری شود و او را بکشند. مأویہ حالات خیب را پس از کشته شدن او نقل می کرد، مأویہ پس از آن مسلمان شد و اسلامش بسیار پسندیده بود، او می گفته است به خدا سوگند کسی را بهتر از خُبیب ندیده ام، در حالی که او در بند و زنجیر بود از شکاف در او را انگریستم در دست او خوشه انگوری به بزرگی سر آدمی بود و از آن می خورد و در آن فصل یک حبه انگور پیدا نمی شد، بدون تردید روزی خداوند بود که او را ارزانی فرموده بود. گوید خیب شبها در نماز شب چنان قرآن می خواند که زنها می شنیدند و می گریستند و بر او دل می سوزاندند. مأویہ می گوید به خُبیب گفتم آیا کار و نیازی نداری؟ گفت نه جز اینکه آب شیرین برایم بیاور و از گوشت قربانیان برای بتها در خوراکت من قرار مده و چون خواستند بکشند مرا آگاه ساز. چون ماههای حرام سپری شد و تصمیم به کشتن او گرفتند پیش او رفتم و آگاهش کردم. و به خدا سوگند ندیدم که از آن خبر بیم زده شود، او گفت برای من کاردی بفرست که موهای زائد بدنم را بزدايم و با آن خود را اصلاح کنم، گوید همراه پسر امیر ابوحسین برای او تیغ تیزی فرستادم، گوید این ابوحسین را مأویہ پرستاری می کرده و فرزند خودش نبوده است، گوید همینکه پسرک بر من پشت کرد و رفت با خود گفتم به خدا سوگند که این مرد هم اکنون انتقام خون خویش را می گیرد، این چه کاری بود که کردی، این پسرک را با این کارد پیش او فرستادی او را

خواهد کشت و خواهد گفت مردی در برابر مردی، گوید چون پسرم با کارد پیش خبیب رفت، خبیب نخست تیغ را از او گرفت و سپس به صورت شوخی به او گفت به جان پدرت که بسیار گستاخی، آیا مادرت نترسید که تو را همراه تیغ این جافرستاد و شما که می خواهید مرا بکشید مادرت از مکر من بیم نکرد، مأویه می گوید من که گفتگوی آنان را می شنیدم گفتم ای خبیب من به سبب امانت خداوند تو را امین شمردم و به حرمت پروردگارت تیغ به تو دادم و آن را ندادم که پسرم را بکشی. خبیب گفت هرگز او را نمی کشتم و در دین ما مکر و فریب روانیست.

مأویه می گوید به خبیب گفتم که فردا صبح تو را از زندان برای کشتن خواهند برد. آنان خبیب را در بند و زنجیر بیرون آوردند و به منطقه تنعیم<sup>۱</sup> بردند، کودکان و زنان و بردگان و مردم مکه همگی بیرون و به تنعیم رفتند گروهی از آنان مصیبت زده و خون خواه بودند و می خواستند با دیدن اعدام او خود را تسکین دهند و آنانی که سوگوار و خون خواه نبودند کافر و با اسلام و مسلمانان مخالف بودند، چون خبیب را که زید بن دثنه هم همراهش بود به تنعیم رساندند تیر چوب بلندی برافراشتند و پایه اش را گود کردند. و چون خبیب را کنار چوبه دار بردند گفت آیا آزادم می گذارید که دو رکعت نماز بگذارم؟ گفتند آری، او دو رکعت نماز به کمال و تمام و بدون آنکه آن را طول دهد گزارد، و همه این مطالب را برای ما محمد بن عمر واقدی از گفته مشایخ اهل علم خود نقل کرد.<sup>۲</sup>

## أم طارق

کنیز آزاد کرده و وابسته سعد

یعلی بن عبید از اعمش از جعفر بن عبدالرحمان انصاری از خود ام طارق وابسته سعد ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) بر در خانه سعد آمد و اجازه ورود خواست و این کار را سه بار تکرار کرد، سعد هر سه بار سکوت کرد و پاسخ نداد، رسول خدا برگشتند،

۱. تنعیم کنار راه مکه به مدینه و در سه چهارمیلی مسجد الحرام بوده است، امروز متصل به مکه و محل احرام بستن برای عمره مفرده است و به مسجد عایشه هم معروف است.  
 ۲. برای آگاهی بیشتر در مورد خبیب که رحمت و رضوان خدا بر او باد به ترجمه مغازی واقدی، صص ۲۶۶-۲۶۳ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

سعد مرا به حضورشان فرستاد که بگویم تنها چیزی که مانع اجازه دادن به شما شد این بود که می خواستیم صدای شما و سلام دادن شما را بیشتر بشنویم، گوید در حالی که در محضر پیامبر بودم صدایی بر در خانه پیامبر شنیدم که اجازه ورود می خواست و کسی را نمی دیدم. پیامبر (ص) از او پرسیدند کیستی؟ گفت من اُم مَلْدَم هستم. پیامبر فرمود بر تو آفرین و خوشامد مباد، آیا به مردم قبا هدیه می دهی؟ گفت آری، فرمود همان جا و پیش ایشان برو.<sup>۱</sup>

## اُم فَرَوَة

مادر بزرگ قاسم بن غنم.

یزید بن هارون و فضل بن دکین هر دو از عبدالله بن عمر، از قاسم بن غنم از افراد خانواده اش، و فضل بن دُکین فزون بر این از گفته یکی از مادر بزرگهای خود از خود ام فروة ما را خبر دادند که می گفته است \* در محضر رسول خدا بوده و کسی از آن حضرت درباره بهترین اعمال پرسیده است و فرموده اند نماز گزاردن در اول وقت، ام فروة از بانوانی است که با رسول خدا (ص) بیعت کرده اند.

## میمونه دختر کردم

فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از عبدالله بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ما را خبر دادند که می گفته است \* یزید بن مقسم از گفته کنیز آزاد کرده و وابسته خود میمونه دختر کردم مرا خبر داد که می گفته است \* پشت سر پدرم سوار بر شتر بودم و شنیدم که می گفت ای رسول خدا! من پیش از این نذر کرده بودم که در ناحیه بوانه شتر قربانی کنم، پیامبر پرسیدند آیا آن جابت و صنمی نیست که مورد پرستش قرار گیرد؟ گفت نه پیامبر فرمودند به نذر خویش وفا کن، ابونعیم فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است که رسول خدا فرمودند در هر کجا که نذر کرده ای به نذر خود وفا کن.

یزید بن هارون از عبدالله بن یزید بن مقسم که همان ابن ضبّه است ما را خبر داد که می گفته است \* عمه ام سارة دختر مقسم از میمونه دختر کردم برایم نقل کرد که می گفته

۱. ابن بخش در ترجمه ام طارق در اسد الغابه ابن اثیر و اصابه ابن حجر نیامده است شاید در صحت آن تردید داشته اند.



است \* پیامبر(ص) را در مکه درحالی که بر ناقه خود سوار بودند دیدم، من همراه پدرم بودم، در دست رسول خدا تازیانه‌یی مانند تازیانه معلمان مکتبخانه بود و شنیدم که مردم و اعراب می‌گفتند از این طبطیه<sup>۱</sup> پرهیز کنید پرهیز.

میمونه می‌گوید \* پدرم نزدیک پیامبر(ص) رفت و پای آن حضرت را در دست گرفت و پیامبر برای او برجای ماند و من فراموش نمی‌کنم که انگشت میانی پای پیامبر به نسبت از دیگر انگشتان درازتر بود، پدرم به پیامبر(ص) گفت من در لشکر عثران<sup>۲</sup> بودم و پیامبر(ص) آن لشکر و جنگ را شناخت. پدرم افزود که در آن هنگام طارق بن مرقع گفت چه کسی در قبال پاداشی که برای او در نظر می‌گیرم نیزه‌یی به من می‌دهد، من پرسیدم پاداش آن شخص چیست؟ گفت نخستین دختری را که داشته باشم به همسری او می‌دهم، من نیزه‌ام را به او دادم و او را به حال خود رها کردم تا آنکه برای او دختری به دنیا آمد و به بلوغ رسید. پیش او رفتم و گفتم همسرم را برای من آماده ساز، گفت به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم مگر اینکه کابین دیگری برای او معین سازی. من هم سوگند خوردم که چنان نخواهم کرد، پیامبر(ص) از پدرم پرسید که اینک آن زن در چه سن و سالی است؟ گفت موهایش اندکی سپید شده است<sup>۳</sup>، پیامبر به پدرم فرمودند «رهاش کن برای تو در آن زن خیری نیست، این سخن پدرم را به بیم انداخت و به آن حضرت نگریست، پیامبر فرمودند نه تو گناهی انجام دادی و نه دوست تو گناهی انجام داد، میمونه می‌گوید در این هنگام پدرم به پیامبر گفت من نذر کرده‌ام که بر معبد بوانه شماری گوسپند قربانی کنم و خیال می‌کنم پدرم گفت پنجاه گوسپند برای بوانه نذر کرده‌ام، رسول خدا پرسیدند آیا در آن معبد چیزی از این بتها وجود دارد؟ گفت نه، فرمود نذر خودت را برای خدا وفا کن. میمونه می‌گوید پدرم گوسپندها را فراهم آورد و شروع به کشتن آنان کرد در آن میان یکی از آنها گریخت، پدرم گوسپند را تعقیب کرد و می‌گفت پروردگارا نذر مرا بپذیر و سرانجام گوسپند را گرفت و کشت.

۱. اسم صوت است و نشان دهنده صدای تاپ‌تاپ تازیانه. ابن اثیر در النهایه توضیح داده است.

۲. باقوت در معجم البلدان می‌نویسد یعنی لشکری که گردوغبار می‌کرد.

۳. متن اشتباه چاپی دارد با توجه به توضیح ابن منظور در لسان العرب ترجمه و تصحیح شد.